

از حضور در جبهه تا نجات رزمنده با اهدای خون



روزهایشان سخت می گذرد؛ با پوشش ایزوله و ماسکی که نفس شان را تنگ می کند، در هوای گرم میدان جنگ؛ تمام وقت خود را بر بالین بیمار می گذرانند، گاهی اشک می ریزند برای بیمارانی که جلوی چشم شان از دنیا می روند گاهی هم از برگشتن یک بیمار به زندگی، غرق در اشک شوق می شوند. حالا کرونا آرام آرام همه جا را گرفته؛ کوچک و جوان و پیر. بعضی از مردم از ترس کرونا، از همه دوری می کنند اما پزشکان جان شان را کف دست شان گذاشته اند و در تمام لحظه ها دغدغه نگهداشتن جان آدم ها را دارند. شرایط این روزها، آدم را یاد روزهای جنگ می اندازد؛ روزهایی که کادر درمان مانند این روزها جانشان را بر کف دست می گذاشتند و راهی جبهه ها می شدند تا از مجروحان و بیماران پرستاری کنند. فداکاری های این روزها من را به یاد آن دوران می اندازد و خاطرات جهاد و افتخار آفرینی پزشکان در آن دوران سخت را برایم تداعی می کند، هفته دفاع مقدس بهانه ای می شود تا فداکاری های پزشکان آن دوران را مرور کنیم، از انجام جراحی های بدون بیهوشی تا تامین داروها در شرایط سخت و دشوار تحریم و جنگ!

رکورد 11 هزار عمل جراحی

بیمارستان هوایی دزفول در ساعات خاموشی، داستان های ناگفتنی زیادی دارد. پزشک ها و پرستار های بیمارستان کاری سخت و بغرنج در شرایطی هراسناک داشتند. در واقع کار زمانی شروع می شد که همه در سنگر قرار می گرفتند و تنها بیمارستان و کارکنان آن بودند که در فضایی آکنده از ترس و اضطراب باید به کار ادامه می دادند. در یکی از حملات بعثی ها به بیمارستان وقتی بلندگو اعلام کرد کارکنان بیمارستان به سنگر گروهی بروند دکتر تابش و دستیارانش به سنگر نرفتند و کارشان را ادامه دادند زیرا رها کردن بیمار در آن وضع غیرممکن بود.

دکتر «ناصر تابش» در دوران دفاع مقدس لحظات حساس و موقعیت های خطرناکی را تجربه کرد. او در کنار درمان بدون وقفه مجروحان، یک بمب عمل نکرده خوشه ای که بر تن یکی از رزمندگان فرورفته بود را خارج کرد. عملی سخت که هیچ پزشکی حاضر به انجامش نبود و هر لحظه خطر انفجار جان جراح را تهدید می کرد. دکتر تابش با انجام این جراحی یکی از سخت ترین و پیچیده ترین کار های پزشکی در طول دوران دفاع مقدس را انجام داد. وقتی سال ها بعد فیلم این جراحی به کشور های خارجی رسید آن ها از شجاعت و تبحر پزشک شگفت زده شده بودند. دکتر تابش در زمان جنگ رکورد های جالبی را به نام خود زد. رکورد اعمال جراحی این دکتر شجاع و قهرمان در طول جنگ تحمیلی که در دفاتر اتاق عمل به ثبت رسیده، در حدود ۱۸ هزار و رکورد متوسط اعمال جراحی روزانه او شش عمل سنگین است.

از سوی دیگر طولانی ترین جراحی وی یک مورد ۱۱ ساعته برای خارج کردن ترکش از پریکارد قلب یک مجروح بود که در طول این عمل، سه بار کارکنان اتاق عمل عوض شدند در حالی که او همچنان به جراحی ادامه می داد. به گفته همکاران وی، شاید هیچ جراحی در طول تاریخ چنین رکورد بالایی برای جراحی های مجروحان جنگی نداشته است.

روایت 10 شب بی خوابی!

اوایل جنگ بیمارستان ها زیر چادر و نه به شکل بیمارستان های صحرایی امروز، بلکه شبیه به

شکل سوله بودند. هرچه دشمن قدرت حمله بیشتری پیدا می کرد، رزمندگان نیز بیشتر قدرت دفاعی پیدا می کردند.

این ها بخشی از صحبت های یکی از پزشکان فعال دوران جنگ است، دکتر «کلانتر معتمدی» روزهای جنگ رئیس بیمارستان شهدای تجریش بود و امکانات را از بیمارستان های مجهز شهرها به بیمارستان های صحرایی انتقال داده بود، خاطره جالبی هم از یک جراحی نادر در بیمارستان صحرایی تعریف کرده است: «یادم می آید یک روز رزمنده ای را آوردند که ترکش به قاعده شریان آئورتش اصابت کرده بود. من انگشتم را روی پارگی آئورت او گذاشتم و جلوی خونریزی را گرفتم. امکانات نبود و قطعه ای از «پریکارد» یا نرم شامه قلب را برداشتم و روی سوراخ گذاشتم و دور تا دور آن را به آئورت دوختم و این رزمنده که در شرایط بسیار بدی بود، زنده ماند.

وی درباره یکی از دیگر خاطراتش از جنگ گفت: به یاد می آورم در عملیات کربلای 4، طی 10 شب نتوانستم خواب کافی داشته باشم. دچار ورم پای شدیدی بودم که تا دو سانت انگشتم در پا فرو می رفت. در این وضعیت، رزمنده ای را باید عمل می کردم، جلوی در اتاق عمل متوجه شدم که عکس از ریه ندارد و فرستادم تا عکس بگیرند، در همین فاصله ای که بیمار را بردند من روی تخت کنار اتاق عمل دراز کشیدم و خوابم برد، بیست دقیقه بعد آماده جراحی بودم و خدارا شکر عمل موفقی هم بود. گاهی هشت جراحی را همزمان مدیریت می کردم. کار سخت بود اما آنقدر انگیزه بالا و هدف مقدس بود که همه سختی ها را تحمل می کردیم و برای ادامه کار خود، همواره کم و کاستی ها را به نیروهای سپاه مطرح می کردیم تا برطرف شود؛ به هر حال دوران دفاع مقدس، بهترین و مقدس ترین دوران زندگی من بود.

جراحی دکتر «چمران» بدون بیهوشی

گویا داستان شگفتی آفرینی های پزشکان دوران دفاع مقدس تمامی ندارد؛ جنگ هشت ساله ایران، قهرمانان بسیاری را به خود دید که برای دفاع از کیان خود رهسپار میادین نبرد شدند؛ از جمله آنان چهره ممتازی نظیر دکتر «منوچهر دوایی»؛ در این خصوص گفت: در آن زمان دکتر چمران بدون اینکه خود را معرفی کند مدام ما را به درمان سایر مجروحین معطوف می کرد تا اینکه او را شناختیم و متوجه شدیم ران چپش به شدت مجروح شده است و خونریزی دارد؛ از آنجا که زخم های جنگی به دلیل آلودگی های محیطی از جمله ترکش، خاک، شیشه و... بسیار آلوده و مستعد عفونت هستند تا قبل از انتقال به اتاق عمل از طریق شست و شو و داروهای آرام بخش وضعیت خونریزی او را بهبود بخشیدیم تا درد کمتری را تحمل کند. دستگاه بیهوشی نبود و عمل هم باید انجام می شد.

حین عمل مدام مراقب وضعیت ایشان بودیم وقتی از ایشان می پرسیدیم: «آقای دکتر چطورید؟» با همان لحن خاصی که داشتند پاسخ می داد: شما کار خودتان را بکنید؛ من هم کار خودم را، وقتی دقت کردیم متوجه شدیم برای اینکه احساس درد نکند زیر لب قرآن و دعا می خواند. پس از چند روز بهبودی حاصل شد و ایشان مجدد به صحنه نبرد برگشت؛ اما بار دوم مجروحیت او منجر به شهادت و عروج این انسان فرهیخته شد.

با خون خود مجروحی را نجات دادم

دوران پر رمز و راز دفاع مقدس هر روزش برگی از دفتر هزار برگ خاطرات رزمندگان است خاطراتی که حتی تصور برخی از آنها حیرت انگیز است؛ دکتر «محمد رضا ظفرقندی» از دیگر جراحان دوران جنگ از خاطرات آن دوران گفت: در یکی از عملیات ها بود که در یک ماشین وانت تعداد زیادی از شهدا و مجروحین را آوردند و به تیم ما گفتند که هر چه زودتر آنهایی که مجروح

هستند را به داخل درمانگاه صحرایی ببرید. در همان موقع من با یک چراغ قوه رفته با لای ماشین تا بینم کدام یک از این افراد مجروح شده اند تا برای مداوا به درمانگاه ببرم در همان لحظه مجروحی را دیدم و اظهار داشتند که شهید شده ولی من با چراغ قوه ای که در دست داشتم به صورت او انداختم دیدم چشمهایش بسته ولی به محض اینکه خواستم پیاده شوم دیدم او تکان خورد و به سرعت آن رزمنده را به درمانگاه برای مداوا انتقال دادیم و هر کاری که از دست تیم پزشکی بر می آمد برای آن مجروح انجام شد.

خوشبختانه به لطف خدا و دوستان پزشک زندگی این رزمنده را نجات دادیم که این خاطرات برای من بسیار با ارزش و مهم هستند. یکی دیگر از خاطرات من این است که مجروحی را آورده بودن که خون زیادی ازش رفته بود و متأسفانه در آن زمان که گروه خونی این مجروح 0 منفی بود در آن لحظه کسی با این گروه خونی نبود به غیر از خودم که با دادن خون توانستم جان این رزمنده را نجات بدهم که این باعث افتخار من است که با هدیه دادن خونم توانستم جان انسانی را نجات بدهم.

مجروحان دشمن را هم مداوا کردیم

دکتر «کرامت یوسفی» فوق تخصص جراحی ترمیمی از دیگر پزشکان دوران جنگ است؛ خاطرات تلخ و شیرین زیادی از آن روزها دارد اما خودش می گوید مداوای مجروحان عراقی بر حسب تکلیف پزشکی از خاطرات آن دوران است و توضیح می دهد: یک روز یک مجروح عراقی آوردند. مردی حدوداً 40 ساله که از ناحیه کتف و سر شانه آسیب دیده بود. ما او را مرتب درمان می کردیم و چون عرب بود توسط بعضی از نگهبان ها که عربی بلد بودند با او صحبت می کردیم و احوالش را می پرسیدیم. این عراقی در اتاقی روبروی ایستگاه پرستاری بستری بود. روز یازدهم بعد از درمان او را به اتاقی که سه تخت در آن بود منتقل کردیم. آن شب ساعت 2 بعد از نیمه شب یک مجروح جنگی که سرباز بود آوردند. ترکش به شکمش خورده بود و پارگی روده داشت او را عمل و ترمیم کردیم ساعت 5 صبح عمل تمام و وی مداوا شد.

جراحی خمپاره در قلب بیمار

40 سال از آن روزها می گذرد؛ روزهای موشک و دود، اشک و آه و خون، درگیری در مجنون و... آن روزها با همه آلامی که برای ملت ما بر جای گذاشت، مملو از صحنه های زیبا و شگفتی بود شگفتی هایی که بخشی از آنها را مدیون زحمات پزشکان همچون دکتر «سید ضیاء... حقی» هستیم؛ این پزشک، به خاطر ماندگار خود در دوران دفاع مقدس اشاره کرد و گفت: سال ۶۰ یا ۶۱ بود که در بحبوحه جنگ قرار داشتیم و در بیمارستان قائن من با رزیدنت و انترن، بیماران را از صبح تا شب ویزیت و درمان می کردیم؛ یک بیمار مجروح جنگی را آوردند که من در رادیوگرافی قفسه سینه او یک چیزی شبیه گلابی مشاهده کردم که نظرم را به خود جلب کرد؛ این در حالی بود که من در این مدتی که توفیق خدمت رسانی به بیماران مجروح جنگی را داشتم انواع ترکش های تفنگ و خمپاره را دیده بودم و مداوا کرده بودم اما این بار شیئی سفید شبیه گلابی برابم جای سوال بود که چه می تواند باشد.

در آنجا کمیته حمایت از مجروحین جنگی وجود داشت و وقتی که شیء را دیدند گفتند این یک ماسوره خمپاره عمل نشده در پشت قلب مریض است و هر آن امکان انفجار آن وجود دارد و خیلی زود باید اورژانسی به اتاق عمل برود و شما و دیگر پزشکان هم باید جلیقه ضد گلوله بیمار را جراحی کنید چرا که هر آن ممکن است در بدن بیمار منفجر شود؛ ما با توکل بر خدا جلیقه ها را به تن کردیم اما همه می دانند که جلیقه سر و گردن و دست و پاها را نمی تواند

بیوشاند بنابراین یک عمل جراحی بسیار سخت می بایست صورت می گرفت که علاوه بر جان بیمار جان پزشک و دستیاران هم در خطر بود. در آن لحظه یکی از من پرسید آقای دکتر نمی ترسید که این ماسوره حین بیرون آوردن منفجر شود و من هم در جواب گفتم مگر خون من از این رزمنده عزیز بسیجی رنگین تر است، این برادر بسیجی جان بر کف رفته که از شرف و دین و ناموس و وطن میهن دفاع کند و ایجاب می کند من هم در این لباس اینگونه از وطنم و دینم دفاع می کنم؛ من با توکل بر خدا سینه قفسه بیمار را باز کردم و دقیقا ماسوره پشت قلب بیمار بود و با کمک بچه های رزمنده بسیجی و مخلص سپاه محتویات داخل آن را تخلیه و از بدن بیمار خارج کردیم و آن زمان خبر این عمل موفقیت آمیز در روزنامه ها منتشر شد و این جالب ترین خاطره دوران دفاع مقدس برای من بود.